

## گزارش در باره‌ی اوضاع جهانی

کنگره سازمان ما در شرایطی برگزار می‌شود که نظام جهانی سرمایه، کماکان با یکی از گسترده‌ترین و در عین حال ژرف‌ترین بحران‌های اقتصادی رویاروست که از دهه‌ی ۳۰ قرن گذشته تاکنون بی سابقه بوده است. این بحران از سه مرحله عبور کرده که لازم است به اجمال بر مختصات هر دوره درنگ کنیم و ویژگی‌های آن را برشماریم.

مرحله‌ی اول این بحران که از سرشت، کارکرد و تناقض‌های درونی نظام پولی و مالی سرمایه سرچشمه گرفته، رعدی در آسمان بی ابر نبوده، بلکه بر زمینه‌ای از کاهش نرخ سود از اواسط دهه‌ی هفتاد قرن گذشته تاکنون، و در دوره‌ی عروج نئولیبرالیسم رخ داده است. دوره‌ای که سطح دستمزدهای واقعی نه تنها افزایش پیدا نکرده، بلکه نسبت به رشد بارآوری نیروی کار کاهش یافته است، و در نتیجه سبب تنزل سطح مصرف توده‌ها نیز شده است. بر چنین بستری، بحران جاری از بخش اوراق بهادار وام مسکن (ساب‌پرایم) در امریکا آغاز شد و به بانک‌های سرمایه‌گذاری و از آن جا نیز به بانک‌های تجاری گسترش یافت. و در پی این روند، ارزش سهام موسسات مالی در بازار بین‌المللی بورس سقوط کرد. با آن که دولت شتابان به ایجاد صندوق کمک به بانک‌ها، پایین آوردن نرخ بهره و خرید اوراق سَمی دست زد، با این حال، این بحران موجی از وحشت در میان طبقه حاکم و حامیان آن برانگیخت. فرو رفتن بانک‌ها در بحران خود سبب توقف اعطای اعتبار به صنایع شد و بر کارکردهای عادی آن تأثیرهای معینی بر جای گذاشت.

بدین‌سان، مرحله دوم بحران آغاز گردید و طی آن بحران از بخش مالی به اقتصاد واقعی انکشاف یافت. بحران در اقتصاد واقعی، که ریشه در کمبود اعتبار و توقف اعطای وام توسط بانک‌ها داشته، به شکل کاهش تولید و افزایش بی-کاری خود را متجلی ساخت. با تسری بحران به اقتصاد واقعی، دولت‌های سرمایه نیز سراسیمه برای مقابله با آن به تکاپو افتادند و در این میان دولت امریکا به ویژه با اقدام‌های کینزی خود تلاش کرد از تعمیق بحران جلوگیری کند. دولت‌ها با اعطای وام مستقیم به بانک‌ها کوشیدند به بخش صنعت یاری رسانند و از گسترش بی‌کاری جلوگیری کنند. آن‌ها مستقیماً در بخش‌های عمرانی دست به سرمایه‌گذاری زدند تا تقاضا کاهش نیابد و کارکرد عادی بازار مختل نشود. این اقدام‌ها به افزایش کسری بودجه و مقروض شدن دولت‌ها انجامید؛ و بدین‌ترتیب تدبیرهایی که برای نجات اقتصاد واقعی اتخاذ شده بودند، خود مسیر بحران دولت‌ها را هموار کردند.

سومین مرحله بحران هنگامی شروع شد که بر متن گسترش بحران از اقتصاد امریکا به کشورهای دیگر، بحران دامن دولت‌های سرمایه‌داری را نیز در بر گرفت. دولت ایسلند اولین دولتی بود که در برابر این بحران زانو زد و در پی آن انگلستان، ایرلند، مجارستان، دومی... یکی پس از دیگری در غرقاب بحران گرفتار آمدند. بحران اما به ویژه در منطقه‌ی یورو و بیش از همه در گروه موسوم به PIIGS (پرتغال، ایرلند، ایتالیا، یونان، اسپانیا) خود را نشان داد. درکشورهایی که بدهی‌های دولت‌ها سر به فلک کشیده است. یونان اولین قربانی این گروه به شمار می‌رود و اسپانیا و پرتغال نوبت خود را انتظار می‌کشند. اکنون فروپاشی اتحاد پولی اروپا همچون یک خطر واقعی چهره می‌نماید و دولت‌های اروپایی پس از تاخیر اولیه، اکنون با اقدام‌های شتابزده برای حفظ پول مشترک اروپا، ایجاد یک صندوق مشترک کمک به کشورهای در معرض بحران را در دستور قرار داده‌اند.

پرسشی که در شرایط کنونی مطرح است این است که آیا باید این بحران را به معنای پایان کار نئولیبرالیسم به شمار آورد؟ برای پاسخی در خور و مستند به این پرسش باید در پیشنهاد‌های گروه جی ۲۰، که در نشست‌های واشنگتن، لندن، پیتسبورگ، و تورنتو در دو سال اخیر برای برون رفت از بحران ارائه شده است، و تصمیم‌هایی که پیرامون آن‌ها اتخاذ شده درنگ کرد.

مهم‌ترین محورهایی که در این نشست‌ها برای برون رفت از بحران پیش‌نهاد شده به قرار زیرند:

- ۱- تشکیل مرکزی در مقیاس بین‌المللی برای نظارت بر بازارهای مالی بین‌المللی.
- ۲- تشکیل صندوق ذخیره‌ی ملی از بانک‌های هر کشور، و پرداخت سهمی از سوی بانک‌ها متناسب به سود سالانه، تا در شرایط بحران، از این طریق به بانک‌ها کمک شود.
- ۳- ایجاد تناسب بین پرداخت وام و نقدینه موجود.
- ۴- جدا کردن بانک‌های سرمایه‌گذاری از تجاری. حوزه‌ی عملیات این دو نوع بانک به لحاظ قانونی از هم جدا بود، اما این جدایی در سال ۱۹۹۹ در دوره‌ی ریاست جمهوری کلینتون یعنی در اوج دوران نئولیبرالیسم پایان یافت. با تکوین بحران جاری، طرح جدایی این دو بانک دوباره در دستور قرار گرفت. حوزه‌ی عملیات بانک‌های سرمایه‌گذاری، بیش-تر معامله‌های اوراق بهادار است؛ حال آن که حوزه‌ی عملیات بانک‌های تجاری، معامله‌ها و سپرده‌های عادی است و بر

خلاف دسته‌ی اول، این بانک‌ها گزارش عملکرد خود را به بانک‌های مرکزی ارائه می‌کنند و در صورت مواجهه با مشکلات از کمک‌های آن‌ها برخوردار می‌شوند.

۵- محدود کردن و تنظیم نهادهای مالی (هچ فوندها). این نهادها که دارای سرمایه خصوصی کلانی هستند صرفاً به معامله‌های اوراق بهادار و احتکار ارز می‌پردازند. مراکز این موسسه‌ها خارج از کنترل قانونی و مالیاتی دولت‌ها قرار دارند.

۶- شفافیت و نظارت بر عملیات مشتق‌های مالی. مشتق‌های مالی، اوراق بهاداری هستند با ارزش‌های مجازی که بر مبنای سودهایی که در آینده به دست می‌آید، معامله می‌شوند.

۷- در هم‌شکستن انحصار قدرت بنگاه‌های ارزیابی اعتبار از راه ایجاد چنین بنگاه‌هایی در اروپا و دیگر نقاط جهان. در حال حاضر تنها 3 بنگاه از این دست در امریکا وجود دارند.

۸- اخذ مالیات از معامله‌های بورس و اوراق بهادار.

پیش‌نهادهای بالا که مشترکاً از سوی نیروهای مختلف برای مهار بحران ارائه شده، با مخالفت شدید امریکا، انگلیس، کانادا و استرالیا روبه‌رو شده است. درون‌مایه‌ی این اقدام‌ها که در تقابل با سیاست‌های نئولیبرالی قرار دارد، در هیچ یک از ۴ اجلاس بزرگ جی ۲۰ مورد توافق قرار نگرفتند. تنها کشور آلمان عملکرد مشتق‌های مالی بر اوراق قرضه و یورو را قدغن اعلام کرد. سایر کشورهای اروپایی حتی این اقدام آلمان را بر نتابیده‌اند. تا این مرحله از بحران، سخن گفتن از "مرگ نئولیبرالیسم" با واقعیت سازگاری ندارد و اقدام‌های کینزی را می‌توان تدابیری اضطراری برای خروج از بحران صورت‌بندی کرد نه بازگشت به دوره‌ی دولت رفاه.

با ورود بحران به قاره‌ی اروپا، دولت‌های اروپایی به سیاست‌های انقباضی روی آورده‌اند. و با اوج‌گیری بحران در منطقه‌ی یورو، کشورهای نظیر آلمان و فرانسه نیز به این سیاست پیوسته‌اند. پی‌آمدهای این سیاست، چیزی جز افزایش بی‌کاری، کاهش امکان‌های رفاهی نظیر بهداشت و آموزش، کاهش حقوق بی‌کاری و بالابردن سن بازنشستگی و سرانجام تنزل سطح زندگی اکثریت مردمان نیست. روشن است که نتایج این سیاست، با روی کار آمدن دولت‌های دست راستی در این کشورها، به مراتب ابعاد و دامنه‌ی مخرب‌تری خواهد یافت.

وانگهی، آسیب‌های ناشی از بقای نظام سرمایه‌داری که دامن بشریت را گرفته است، زندگی سایر موجودات زنده نظیر حیوان‌ها و گیاهان را در آستانه نابودی قرار داده است. سرمایه نه تنها رابطه‌ی دوستانه با طبیعت ندارد، بلکه به خاطر اشتهای سیری ناپذیر به کسب سود، نابودی کره‌ی زمین را به یک خطر جدی تبدیل کرده است. نابودی جنگل‌ها، سوراخ شدن لایه‌ی اوزن، استفاده از انرژی‌های ناسازگار با بقا و دوام زمین... یکی پس از دیگری بیانگر این حقیقت- اند که بین موجودیت سرمایه و زمین تناقض لاینحلی شکل گرفته است. آخرین نمونه از این دست را می‌توان در ضایعات ناشی از انفجار چاه نفت در خلیج مکزیک سراغ گرفت.

بحران اقتصادی سرمایه‌داری، مشروعیت تبلیغات کرکننده‌ی آوازه‌گران این نظام را، که پیش‌تر آهنگ بد نوای "پایان تاریخ" را سر داده بودند، زیر سوال برده است. بحران اقتصادی سرمایه‌داری، شرایط مساعدی را برای برآمد یک گفتمان سوسیالیستی استوار بر دموکراسی مشارکتی، اندیشه‌ی زیست محیطی و فمینیستی فراهم ساخته است؛ و فوروم‌های اجتماعی همچون نیروی مادی مبارزه علیه سرمایه‌داری امیدهای فراوانی برانگیخته‌اند. جهان بیش از هر زمان دیگری تشنه‌ی برنامه‌هایی است که مبشر آزادی، دموکراسی و همبستگی انسانی باشند. اعتصاب میلیون‌ها کارگر در یونان، اسپانیا و فرانسه، مقاومت ستودنی کارگران و زحمت‌کشان را در برابر پی‌آمدهای مخرب بحران سرمایه‌داری باز می‌تاباند. و امیدهای فراوانی را برای عروج شعار "جهانی دیگر ممکن است" برانگیخته است.